

هیولائی خائف!

رُمان «جادوگر شهر اُز» بقلم «فرانک باوم» که در ۱۹۳۹ با کارگردانی «ویکتور فلمینگ» سینمایی شد با خلق صحنه‌های الوان و شخصیت‌های مهربان توانست به اثری ماندگار در حافظه تاریخی قرن بیستم مبدل شود.

دوروتی دخترکی شجاع و سلیم نفس که مقهور مهابت خوفناک جادوگر نشد و همین پایمردی به دوروتی کمک کرد تا بفهمد در پشت چهره دژم و وحشتناک «جادوگر شهر اُز» مردی ناتوان و رقیق‌القلب نشسته که می‌کوشد ضعیف‌النفسی خود را با تشبث به لُغْزخوانی و اخافه‌سالاری استتار و ما به ازا کند!

ترامپ رئیس‌جمهور آمریکا را از حیث سایکولوژیک می‌توان نزدیک‌ترین نمونه به کاراکتر «جادوگر شهر اُز» محسوب کرد که هر چند می‌کوشد در فاهمه رقیبان و حریفان خود را در قامت هیولائی قدرتمند و اراده‌گرا و خوفناک تداعی کند اما در کمتر از یک سال مانده به پایان دوران ریاست جمهوری‌اش دیگر کمتر کسی است که قاهریت و مهابت وی را جدی بگیرد و ترامپ در عمل نشان داد پشت آن «اراده معطوف به قدرت و شدت» نحافتی نشسته که بصورتی پاتالوژیک بشدت خائف و خشونت‌گریز است.

انهدام پهباد ارتش ایالات متحده نخستین سیلی محکم ایران به ترامپ بود که برخلاف انتظار و رغم «تصور شدت عمل توسط این رجزخوان کاخ سفید» نشان داد پهلوان مزبور بُرزوئی پنبه‌ای است و بی‌عملی وی در فردای انفجار پالایشگاه عربستان نیز حامل این پیام به دولتمردان ریاض شد که آن «غول قاهر» تفنگش خرابه! فشنگم نداره! خودشم خوابه!!!

علی‌احال این غول خائف اکنون در بزنگاه دیگری قرار گرفته و خیز جسورانه کنگره در تصاحب دموکرات‌ها جهت استیضاح ترامپ می‌تواند نقطه عطفی برای ماندن یا نماندن ترامپ در کاخ سفید باشد.

کنگره آمریکا با توسل به استیضاح ترامپ مرتکب ریسک بزرگی شد. واقعیت آنست که دست کنگره از حیث ادله حقوقی برای شکست دادن ترامپ چندان پُر نیست و به همین منوال اگر دموکرات‌ها استیضاح را ببازند که «امری است محتمل» آنگاه این فرصت برای ترامپ فراهم خواهد شد تا «مظلوم‌نایانه و قهرمانانه» بتواند بر تارک اقبال شهروندان با محبوبیتی تصاعدی فاتح دور دوم انتخابات ریاست جمهوری آمریکا شود.

امری که می‌تواند از جانب ایران استقبال شود!

برخلاف انتظار «ترامپ دور دوم» برای ایران میتواند ترامپی مقرون به صرفه باشد. مقرون به صرفگی ترامپ بازگشت به یک سنت نانوشته در کاخ سفید دارد که همه روسای جمهور آمریکا در دور دوم به اعتبار دور آخر ریاست جمهوری‌شان دیگر خود را مُقید به باج دادن به لابی قدرتمند یهود در آمریکا (ایپک) و به تبع مُقید به خاصه خرجی برای اسرائیل نمیدانند و بر این اساس آنک «ترامپ تاجر» این فرصت را خواهد داشت تا بدون نیاز به پهلوان‌نمائی پسیکولوژیک اینک عاقلانه و تاجرانه بین ایران و عربستان دست به انتخاب بزند.

#داریوش سجادی

لبخند دیپلما تیک!

خندیدن و بشاشیت هر چند ارزش است اما دنیای دیپلماسی آداب خود را دارد و قهقهه در شان یک دولتمرد آن هم در ترازى عالم‌رُتبه نیست!

خنده در دنیای سیاست مشتمل بر لبخند و تلخند و زهرخند و نیشخند است!

متانت و وقار و تشخص اصلی‌ترین توقع از یک دیپلمات عالی رتبه آن هم در نشست‌های عالی سیاسی و دیپلماتیک با طرف‌های خارجی است!

نهاد دیپلماسی دولت «تدبیر و امید» مذاکره که بلد نبود!

مبارزه هم که بلد نیست!

کاش لا اقل مشق خندیدن و درست خندیدن می‌کرد!

#داریوش سجادی

لواشک آلو!

رفتار «سعید ملائی» جودوکاری که بدلیل احتراز از مقابله با حریف اسرائیلی فرصت کسب مدال طلا در مسابقات قهرمانی جهانی جودو در توکیو را کراهِتاً واگذار کرد، مؤید یک نابسامانی جدی در ساختار ورزش ایران است!

صورت قضیه شفاف است و از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی بدلیل برسمیت شناخته نشدن رژیم صهیونیستی توسط ایران و موجودیت نامشروع حکومت اسرائیل، ورزشکاران ایرانی پیرو سیاستگذاری سازمان ورزش ایران از مبارزه با حریفان اسرائیلی در رقابتهای ورزشی استنکاف می‌ورزند.

این در حالی است که «ملائی» در حسرت و رغبت به طلای المپیک ۲۰۲۰ با رفتاری ساختارشکنانه از بازگشت به ایران اجتناب و رسماً و علناً اعلام کرد: زیر پرچم کمیته بین‌المللی المپیک و در تیم پناهندگان به مصاف رقیب اسرائیلی‌اش می‌رود و می‌کوشد با تمرین و پشتکار طلای المپیک ۲۰۲۰ را تصاحب کند!

نارفتگی ملائی با اردوی جودوی ایران و دهان کجی وی نسبت به سیاست تنزه‌طلبانه ایران نسبت به حکومت غیرقانونی اسرائیل محصول مناسبات «مدال محورانه» در فونداسیون ورزش ایران است که طی آن اخلاق قربانی اشتهار می‌شود!

اخلاق در ورزش نقطه عزیمت یک ورزشکار در ح‌دفاصل دو رویکرد «پهلوانی» تا «قهرمانی» است!

قدر مسلم این ورزش اخلاق‌محور است که اثبات کرده ظرفیت آن را دارد تا تاریخ ورزشی جهان را م‌زین به مفاخر ورزشکاری کند که می‌توانند شجاعت نه گفتن به مدال را با نجابت توأم با بی‌اجابتی‌شان به پلشتی‌ها، مابه‌ازای استجابت پهلوانی خود از جانب مردم کنند! زنده یاد «تختی» اگر برای مردم‌اش عزیز است عزت‌اش مدیون مدال‌های تلایش نبود!

عزت تختی مدلول صولت مردانه و حشمت پهلوانانه و سلوک خاضعانه‌اش با مردم و خروج تهمتهای‌اش با نامردمان‌اش بود! ورزشکاران ایران اگر نمی‌توانند «تختی» شوند کاش لااقل «محمدعلی» باشند که طلای المپیک‌اش را در اعتراض به منع ورودش به رستوران سفیدپوستان به رودخانه اوهایو پرتاب کرد!

زنده‌یاد علی حاتمی در «حسن کچل» به حلاوت «فخر پهلوانانه» را با «وهم قهرمانانه» به با هجوی نازک‌اندیشانه، ماندگارانه شفافسازی کرد:

حسن کچل: خسته نباشی پهلوون
 پهلوون: پائنده باشی جوون
 حسن کچل: از کدوم جنگ میایی پهلوون؟
 پهلوون: جنگ؟
 حسن کچل: آره ، جنگ با ازدهای هزارپای هفت سرا!
 پهلوون: گفתי ازدها؟
 حسن کچل: شایدم دیوا
 پهلوون: دیوا؟
 حسن کچل: آره پهلوون
 پهلوون: تو از پهلوونای قصه حرف میزنی، من پهلوون قصه نیستم.
 حسن کچل: مگه تو پهلوون نیستی؟
 پهلوون هستم اما پهلوون قصه نیستم!
 حسن کچل: پس تو از کجا میایی؟
 پهلوون: از مسابقه
 حسن کچل: از مسابقه؟ مسابقه دیوکُشی؟
 پهلوون: بازم میگه دیوا! نه بابا با آدم! آدم با آدم ، حریف با حریف ، ولی مته دو تا دوست ، دو تا ورزشکار.
 حسن کچل: ورزشکار؟
 پهلوون: آره ، من سنگ هفتاد منی رو بلند کردم.
 حسن کچل: از روی کدوم چاه؟
 پهلوون: بازم میگه چاه!
 حسن کچل: از جلوی کدوم چشمه؟
 پهلوون: چشمه؟
 حسن کچل: آره همون چشمه که آبش به رو مردم شهر بسته اس.
 پهلوون: من سنگو از رو زمین صاف بلند کردم!
 حسن کچل: زدیش رو سر دیوا؟
 پهلوون: بازم میگه دیوا! من سنگو گذاشتم سرجاش!
 حسن کچل: چرا؟
 پهلوون: واسه اینکه اگه یه بند انگشت اشتباه می‌کردم ، بازنده بودم ، آخه گوش تا گوش داور نشسته بود!
 حسن کچل (طعنه زنان): خسته نباشی پهلوون(!)
 پهلوون: پائنده باشی جوون.
 حسن کچل: ولی آخه دیوا چی می‌شن؟
 پهلوون: من دارم از حالا خودمو واسه بهار آئنده آماده می‌کنم.
 حسن کچل: پس تو فکرشی؟!
 پهلوون: میخوام تو اون بهار سنگ صدمنی رو وردارم.
 حسن کچل: که دوباره بذاری سرجاش؟!

پهلوون: آره به یاری حق!
حسن کچل: لواشک آلو!
پهلوون: چی؟
حسن کچل: برگه‌ی هلو!!
پهلوون: چی؟
حسن کچل: (ناامید): خسته نباشی پهلوون!
پهلوون: پاینده باشی جوون!!!
#داریوش سجادی

ساکنان کاخ شیشه‌ای!

فرای آثار نظامی و اقتصادی حمله به پالایشگاه نفتی سعودی این عملیات از حیث محتوا برخوردار از هوشمندی بالائی بود تا حدی که خوبی توانست اهدافی فرای پالایشگاه «بقیق» را در عمق استراتژیک ریاض، مورد اصابت قرار دهد.

در مقام تشبیه کروزهای اصابت کرده به پایانه آمریکائی «آرامکو» حکم تدبیر حاذقانه حکیمی را داشت که در «گلستان» بی‌تابی غلام در کشتی و وحشت وی از دریا را با افکندش در مهیب و نهیب خروشان دریا تشفی داد و غلام مصیبت دیده در بازگشت به کشتی «آرام گرفت» و بصرافت افتاد که:

قدر عافیت آنی داند که به مصیبتی گرفتار آید.

ریاض تا قبل از حملات ۱۴ سپتامبر بدون توجه و تفتن به شدت آسیب‌پذیری‌اش از یک جنگ محتمل در منطقه، به لطائف الحیل می‌کوشید تا واشنگتن را ترغیب و تشجیع به جنگ نیابتی با ایران کند.

مالی‌خولیای آل‌سعود این امکان را به ایشان نمود تا بفهمند بر فرض ورود مستقیم ارتش ایالات متحده به جنگ با ایران باز هم این عربستان است که بمثابه گوشت مقابل توپ بهترین و نزدیک‌ترین و در دسترس‌ترین هدف در جنگ مفروض است و تاسیسات و تجهیزات و تمهیدات‌اش، خوش‌دست‌ترین هدف کم‌هزینه برای کروزهای از نوع عملیات ۱۴ سپتامبر خواهند بود!

عملیات ۱۴ سپتامبر و عمق استراتژیک مورد اصابت قرار گرفته در این عملیات قبل از «بقیق» و «خریص» فاهمه دولتمردان ریاض را مورد اصابت قرار داد و با صراحت و شفافیت به ایشان فهماند:

آنها که خانه «نئین» است بازی نه این است! و آنانکه در کاخ شیشه‌ای نشسته‌اند و جبروت‌شان با سنگریزه‌ای می‌شکند عقلاً و قهراً بیشتر موظفند از تنش احتراز جویند. ولو آنکه دلخوش به استتار فتوری و زبونی خود پشت قوای مسلحه مهتران آمریکائی‌شان باشند! لکن اولیه و چند روزه حکام سعودی در فردای عملیات ۱۴ سپتامبر را باید ناشی از شوک و غافلگیری ریاض تلقی کرد که فهمید در جنگی مفروض با ایران ولو آنکه ریاض‌شان در کنف حمایت «ترامپ» نیز باشد علی‌ایحال هزینه اصلی و خسارت قطعی بر عهده و ذمه حکومتی است که مجبور است با ایران همسایه باشد! و اگر مختصر عقلی در مخیله سعودی باقی مانده در آنصورت مریبایست غلامانه گوشه‌نشینی در کشتی عافیت «همزیستی مسالمت‌آمیز» با ایران را وجه همت خود قرار دهند! هر چند دولتمردان سعودی هنوز هم تا آن اندازه ذکاوت ندارند تا بفهمند:

ترامپ مرد جنگ نیست و به تعبیر خودش تخصص‌اش دوشیدن پستان گاوهای شیرده کاخ‌های شیشه‌ای سعودی است!

...

#داریوش سجادی

نا بودی عربستان

http://yasinasr.ir/wp-content/uploads/2019/09/video_2019_9_16-16_4_1_20_668_llc.mp4

شیطانیزم ایرانی!

حجت‌الاسلام علیرضا پناهیان در سخنرانی پیش از خطبه‌های نماز جمعه تهران ابراز داشتند:
اختلاف نظر در جامعه اسلامی باعث برکت است اما دوقطبی کردن جامعه

رفتار منافقانه است و در جامعه ما هم سالها است که شکل گرفته ...
دو قطبی سازی باعث ایجاد دیکتاتوری رسانه‌ای می شود و شایسته
سالاری از بین می رود. خدا لعنت کند کسانی را که به دو قطبی سازی
دامن می زنند و همه را متهم و منتسب به یک جناح می دانند. این
لعنتی‌ها اجازه نمی دهند جامعه به پیش برود. صهیونیست‌ها این دو
قطبی سازی را در اکثر کشورها ایجاد کردند.

...

دو قطبیسازی سنتای است سیئه در مناسبات رفتاری ایرانیان که هر
چند به درستی توسط پناهیان نشانه‌گذاری شده اما توسط ایشان به
خوبی آسیب‌شناسی نشده.

برخلاف باور پناهیان دو قطبیسازی در ایران امری است متقدم و ربطی
به فتنه‌گری صهیونیست‌ها نداشته و خاستگاه‌اش برگرفته از منطق
بایرنی است.

منطق بایرنی یا «صفر و یکی» مستحکم‌ترین سازه استدلالی در حوزه
گزاره‌های ابطال‌ناپذیر (قطعیت‌ها) است هم چنان که همین منطق از آن
درجه از استعداد برخوردار است تا با ورودش به جهان گزاره‌های
ابطال‌پذیر (نسبیت‌ها) مبدل به مخرب‌ترین و مناقشه‌آمیزترین
استنتاجات منطقی شود.

مخرب‌ترین کاربرد منطق بایرنی زمانی است که این منطق «سترونا»
با یک شیفت گفتمانی از جهان آنتولوژی یا بودشناسانه Ontology به
جهان آگزیدولوژی یا ارزش‌شناسانه Axiology میان‌بر زده و جاعلانه از
«بودها» اخذ استنتاجات ارزش‌داورانه کند.

ریزش منطق بایرنی از جهان گزاره‌های ابطال‌ناپذیر به جهان
گزاره‌های ابطال‌پذیر ریزی است که محصولش نامحدود تلقی شدن
پدیده‌های محدود، خواهد بود.

خط فاحش در چنین شیفت گفتمانی آنجاست که علیرغم معسور بودن جهان
«هست‌ها» لیکن در نگاه ارزش‌شناسانه «تفاوت» بین پدیده‌ها را مبنای
«تبعیض» بین آن پدیده‌ها تلقی می‌کنند!

منطق بایرنی ناظر بر مفاهیم مطلق و گزاره‌های ابطال‌ناپذیر است.
مفاهیمی همچون:

هستی یا عدم – صدق یا کذب – روشنائی یا عدم روشنائی – خدا یا
غیرخدا – خیر یا شر

ریزش منطق بایرنی از حوزه آنتولوژی (بودشناسی) به ساحت آگزیدولوژی
(ارزش‌شناسی) را می‌توان گرانیگاه خلق و بسط «ایدئولوژی شیطان»
محسوب کرد که طی آن شیطان تفاوت خود با انسان را و «بود» از «آتش
خود» را ملاک تمایز و تفاخر و ارجحیت و ارشدیت و افضلیت و تَشَخُّص
و تَكَبُّر خود بر «بود» از «خاک انسان» قرار می‌دهد.

قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ ۚ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ

خدای متعال بدو (شیطان) فرمود:

چه چیز تو را مانع از سجده (آدم) شد که چون تو را امر کردم نافرمانی کردی؟ پاسخ داد که من از او بهترم، که مرا از آتش و او را از خاک آفریده‌ای. (آیه ۱۲ سوره اعراف)

در چنین بدآیندی، منطق شیطان ناظر بر «ارزشگذاری خویش‌گامانه» بر تفاوت‌های «هستی‌شناسانه» است.

ایدئولوژی که طی آن تفاوت‌های ذاتی و ریخت‌شناسانه Morphologic ملاک ارجحیت‌های ارزش‌داورانه قرار می‌گیرد و به تَبَع تَقَیْد به چنین تفرعنی است که «تفاوت» مبنای «تمایز» قرار گرفته، بدون التفات به آنکه تفاوت‌ها قاصر از آنند تا بتوانند مبنای تمایزها شوند.

سیاه و سفید، «فقر و غنی»، «شهری و روستائی»، «باسواد و بی‌سواد»، «زن و مرد» هر چند متفاوتند اما چنین تفاوتی جز به اعتبار تنزه اخلاقی و پارسائی رفتاری، نمی‌تواند افاده معنای مزیت و فضیلت و برتری و تمایز و ارجحیت و ارشدیت یکی بر دیگری کند.

ایرانیان به لحاظ تاریخی و به اقتضای آموزه‌های تحریف‌شده زرتشتی، آلوده‌ترین ملت‌ها به منطق باینری‌اند!

به اعتبار ابتلای ایرانیان به منطق باینری امکان ندارد پاسخ یک ایرانی به یک «پرسش مفروض» در قبال یک «انسان مفروض» مبنی بر آنکه «آقای ایکس چگونه انسانی است؟» بیرون از دو گانه «آدم خوبی است» یا «آدم بدی است» چیز دیگری باشد.

این تقریباً از محالات است چنانچه توقع شود یک ایرانی در پاسخ به پرسش فوق فرضاً بگوید:

آقای ایکس فردی خوش‌خُلق اما در عین حال کاهل است و هم‌چنان که آدمی راستگو است اما ضریب مسئولیت‌پذیری‌اش پائین است. از نظر روانی فردی برون‌گرا و خیر و اهل انفاق است. خانواده دوست و اجتماعی است اما در عین حال محافظه‌کار هم هست و ضریب ریسک‌پذیری‌اش پائین است. خوش‌لباس و خوش‌بیان و مبادی آداب است اما مناسباتش با خانواده پدرسالارانه است و در مناسبات اجتماعی رفیق‌باز و تفرج‌طلبند و غیره.

توقع شنیدن چنین پاسخی از یک ایرانی چیزی در حد محال است!

برای چنین «ایرانی مفروضی» دادن پاسخ در «دو گانه باینر» بمراتب سهل‌تر و مقبول‌تر از آنست تا خود را در پاسخ‌های فسفرسوز کثیرالابعاد و ذو جنبین معطل و معذب نماید!

برای چنین ایرانی مفروضی تنها دو گزینه محلی از اعراب دارد:
خوب یا بد

انسان یا قدیس است یا ابلیس!

یا اهورا است یا اهریمن!

یا خیراست یا شر!

یا درست است یا غلط!

یا سیاه است یا سفید!

یا فرشته است یا دیو!

یا پاک است یا پلید!

یا قهرمان است یا هیولا!

یا راهبه است یا فاحشه!

یا مدرن است یا سنتی!

یا شهری است یا دهاتی!

یا باشعور است یا بی شعور!

یا باسواد است یا بیسواد!

یا روشنفکر است یا مرتجع!

یا آلامُد است یا اُمُل!

یا دنیوی است یا اخروی!

یا علمی است یا دینی!

از زمان حاکمیت منطق باینری در ناخودآگاه تاریخی غالب ایرانیان،
یک دوگانه جعلی و آنتاگونیستی از «علم و دین» و «دنیا و آخرت» و
«معنویت و مادیت» در ناصیه ایشان مهر شده که مبنای همه داورها و
دانائیهای ایشان قرار دارد!

آخرین و نقدترین و نزدیکترین نمونه از چنین بدآیندی نزد ایرانیان
را می‌توان در شهرآشوبی سال ۸۸ ملاحظه کرد که طرفین در بدخیم‌ترین
حالت ممکن همه وجوه سرریز منطق باینری از جهان گزاره‌های ابطال
ناپذیر به جهان گزاره‌های ابطال پذیر را توأمان تجربه و عهده‌داری
کردند!

خیزشی آپارتایدی که به اقتفای «منطق باینری» طرفین مدعی برتری و
تفاخر «ذاتی خود» در مقابل کهتری و سفلگی ذاتی «طبقه مقابل خود»
بودند و هستند!

شورش‌هایی که به اقتفای آلودگی محتوم‌شان به «ایدئولوژی شیطانی» جبراً
و قهراً گریزی از این ثنویت تحمیلی و خودخواسته و خودساخته
نداشته و ندارند تا «محمود احمدی‌نژاد» را عصاره همه رذائل و
خبائث و سیئات و دنائات بفهمند و هم زمان «میرحسین موسوی» را
شُدآیندی از همه فضائل و محاسن و مکارم و مواهب موجود در جهان
بشریت فهم و اقبال کنند! و هم زمان وارونه همین معادله در سوی

دیگر جبهه برای «محمود قدیس» و «میرحسین ابلیس» هم‌آوردی و هل من مبارزی می‌کرد و می‌کند!

ثنویت باینری نقطه مقابل وحدانیت مَدَنی و نزاهت رَوَشی و طهارت بینشی در فاهمه قاطبه ایرانیان است که مُنجر به شیطان‌زدگی خُلقی و انانیت عمقی و فهم ذوقی ایشان از خود و خوشآیندها و ناخوشآیندهای سلیقه‌ای‌شان، شده است!

داریوش سجادی

قاتل سحر خدایاری کیست!؟

سحرخدایاری را باید نماینده نسلی تلقی کرد که در گنداب سیاست‌بازی و غرقآب ندانم‌کاری و تعفن ذائقه‌سازی‌های مهوع مشتی بندباز سیاسی کشته شد؟

سحرخدایاری را به کفایت می‌توان نماد و نماینده نسلی قلمداد کرد که لامحاله کم وزنی عقلی و بی‌وزنی هویتی خویش را چلیپاکشی می‌کنند! نسلی که در نقطه تباین با نسل دیروزی است که در دهه پنجاه برخلاف سحرخدایاری و هم‌ترازان سحرخدایاری دغدغه‌شان نشستن در استادیوم و جیغ زدن برای ۱۱ نفر مشنگ‌تر از خودشان نبود!

نسل دیروز اگر قهری داشت و قهرمانی اگر دردی داشت و درمانی!

قهر و درد و قهرمان و درمان را از بطن مطالعات فلسفی و مکاشفات عقلی‌اش احصا و استحصال می‌کرد.

دغدغه‌های نسل من را فرانتس فانون و برتراند راسل و آندره ژید و مارسل پروست و جمیله بوپاشا و شریعتی و جلال و نهضت حسینی قیام عاشورا نشانه گذاری می‌کرد!

حتی خوانندگان نسل من ام‌کلثومی بود که در جنگ شش روزه آنچنان مبتهجانه در بسیج سربازان مصری خواند که بعدها مناخیم بگین در توجیه قتل‌عام سفاکانه تلزعترا گفت اگر ام‌کلثوم در ۶۷ آنچنان سربازان مصری را به وجد نمی‌آورد ما نیز در تلزعترا آنچنان نمی‌کردیم!

نسلی که اگر هم خودزنی می‌کرد جان شیرین‌اش را فدیة آرمان‌های بلند آزادی و استقلال و مبارزه با استعمار و استبداد می‌کرد.

شوربختی است که با نسلی مواجه‌ایم که دغدغه‌اش فوتبال و نشستن در

استادیومی شده که برون دادش مشتی الدنگ بیسواد و بد دهان‌اند که کل افتخارات ملیشان با بلع میلیاردها تومان پول بی زبان، زنگ تفریح شدن برای فوتبال باشگاه های حرفه‌ای جهان است!

نسلی که آنچنان مغزشوئی شده که سطح مطالباتش تا زوال نشستن در استادیوم و جان دادن برای آن نشیمنگاه منحوس تنازل یافته!

ام‌کلثوم‌شان نیز ساسی مانکنی شده که جنتلمن است! و خانومش هم جندرم! و آن روان‌پریش نیز قهرمان‌شان شده که از بطن دنیای کالانگاری به زن، کورعقلانه با بیرق روسری‌های سفید سحر را قربانی نگاه جنسیتی به زنان در ایران قلمداد می‌کند.

سحر را شماتت نبایست کرد.

سحرها را به استادیوم راه ندهید

مردها را نیز به استادیوم راه ندهید

اساسا گِل بگیرد درب دنیای فوتبال ایران را که خروجی اش همه چیز هست جز ورزش!

سحر را خدا داد اما فوتبال مبتذل و منحنی ایران و تنازل مطالبات نسل جوان به چنین انحطاط و ابتذالی سحر و سحرهای بیشمار را از ما گرفته و می‌گیرد.

کاش عدلیه ایران نیز قبل از دغدغه نشیمن‌گاه دخترکان ایران در استادیوم کمی هم سودای ارتقای اندیشه و عقل و معرفت و شعور این دخترکان را عهده داری می‌کرد!

#داریوش‌سجادی

... بی‌پرده با ترامپ!

ترامپ چندی پیش بمنظور توشیح عملکردش نسبت به ایران گفت:

بعد از خروج آمریکا از برجام، مشکلات در ایران شدت گرفته . تورم در آنجا بالا است. در خیابان‌ها شورش اتفاق می‌افتد (!) مردم نمی‌توانند نان بخرند! پولشان بی‌ارزش شده. آنها مجبورند مذاکره کنند.

آقای ترامپ!

ایرانیان را نشناخته‌اید. تاریخ ایران را نخوانده‌اید. این ملت برای لقمه‌ای نان، شرف فروشی نمی‌کند.

پاسخ ایرانیان به شما همانی است که یعقوب لیث صفاری به معتمد

خلیفه عباسی داد:

اگر در این مصاف ما پیروز شدیم که به کام خود رسیده‌ایم و اگر مغلوب شویم نان خشک و پیازی ما را بس است!

آقای ترامپ! خود کرده را تدبیر نیست. وقتی نابلدانه و زیاده‌خواهانه ایرانیان را در دو گانه خفت یا تسلیم قرار دهید جز پیروزی گزینه دیگری برای ایران وجود ندارد!

مصاف ایران با شما قرینه تدبیر هوشمندانه «طارق بن زیاد» در فتح اندلس است که با گذراندن سپاهیان لشکر اسلام از مدیترانه دستور داد جمیع کشتی‌های لشکر را سوزانند و آنگاه به قوای تحت امرش گفت:

اکنون دیگر راه برگشتی جز پیروزی نداریم! و بدین سان اسپانیا فتح شد!

آقای ترامپ!

نابلدانه ایران را مجبور به پیروزی کرده‌اید.

#داریوش سجادی

... نقاتگاہ!

تقلب در ۸۸ طراحی پروژه «مهدی هاشمی» و تیم‌اش بود که با موفقیت توانست با این پروژه اصلاح‌طلبان را نیز در این زمین به بازی و نقش‌آفرینی گرفته و وارسته ۸۸ را با توسل به نفرت هیستریک طبقه متوسط از احمدی‌نژاد، کارپردازی کند.

پروژه تقلب ۷ ماه قبل از انتخابات و با تمهید معنادار «کمیته سیانت از آرا» کلید خورد. این پروژه از «سورپرایز دوم خرداد ۷۶» اقتباس شده بود که در آن تاریخ «پدرخوانده ایران» را شیرین‌کام کرد و احباب ایشان ملاحظه کردند چگونه با دامن زدن به شعار تقلب و توسل به بداهه‌های نظیر «بنویسید خاتمی، بخوانید ناطق» می‌توان جامعه را قطبی و مدیریت جهت برداشت آرا کرد. از سوی دیگر اخیراً «عبدالرضا هاشم‌زایی» عضو فراکسیون امید مجلس گفته:

آیا وقت آن نرسیده از خود بپرسیم ۱۰ سال حصر موسوی، کربوبی و رهنورد چه منافی برای نظام داشته؟

نماینده مزبور ظاهراً در فهم مسئله دچار کژفهمی شده.

حصر بابت اخذ منفعتی صورت نگرفت تا اینک کاسبکارانه در جایگاه محاسبه سود و زیان و هزینه و فایده آن بتوان نشست. جنس حصر در مقام مقایسه، قرینه آسایشگاه سالمندان است که فرزندان ناگزیر و ناگزیر و از سر استیصال مجبور میشوند عزیزان خود را که بنا به دلائلی «هزینه‌زا» و «مساله‌ساز» شده‌اند غمگانه در نقاهتگاه قرار دهند.

قدر مسلم محصورین اذنباب شیطان نبودند و در این تردید نیست ایشان فرزندان انقلاب و یاران امام و رهبری بودند که کژفهمانه در ۸۸ اسیر بازی «پدرخوانده» و بازی خورده «حواریونش» شدند. حصر تلخ‌ترین گزینه نظام و در عین حال خاصه‌خرجی قهری نظام برای مهار یارانی بود که غافلانه و نامدبرانه و جوگیرانه نتوانستند بفهمند در زمینی بازی می‌کنند که بازیگردانش «کس دیگری» است که دنبال «چیز دیگری» است!

#داریوش سجادی

... من خر نیستم، جیگرم!

مطابق اخبار خبرگزاری‌ها با دستور قوه قضائیه دروازه ورودی شهرک اعیانی «باستی هیلز» در لواسان برداشته شد و متعاقب آن تجمعی بنام دانشجویان عدالتخواه ضمن استقبال از این اقدام خواستار اقدامات بیشتر قوه قضائیه در جهت تخریب روحیه و اشاعه فرهنگ اشرافیگری شدند!

برخلاف دانشجویان مزبور شایسته است بجای تخریب دیوارهای حائل بین شهرک مزبور با بدنه جامعه، اقدام به کشیدن دیواری شیشه‌ای دور تا دور شهرک مزبور شود و با فروختن بلیط، از این شهرک به عنوان یک جاذبه توریستی برای بازدید کارشناسان و باکتری‌شناسان بهره‌برداری شود.

بدون تردید ماهیت شهرک مزبور و شهرک نشینان مزبور نمادی از یک بیماری بدخیم خودباختگی و بی‌هویتی فرهنگی است. باستی هیلزبان جماعتی بیمارند که در عقده حقارت نسبت به هویت آمریکائی می‌سوزند تا جایی که در شهوت همزادپنداری و این‌همانی بین خود با آمریکائیان، حتی نام شهرک مسکونی‌شان را هم قافیه با اشرافی نشین لوس‌آنجلس (بورلی هیلز) نام گذاری کرده‌اند.

باستی هیلزبان را نباید تنبیه کرد بلکه به عنوان نمادی از عقده
«حقارت و بی‌هویتی» ایشان را در قامت یک لابراتوار ارزشمند جهت
گونه‌شناسی بدخیم‌ترین مبتلایان به کمپلکس «غربندگی» و بمنظور تدریس
و تنبُّه دانش‌پژوهان رشته سایکولوژی می‌بایست ایشان را حفظ و
نگهداری و کالبدشکافی شخصیتی(!) کرد.

ایشان هویت باختگانی‌اند که با جلوت در کسوت اشرافیت، مَنترانه
تلاش می‌کنند ضمن بزک کردن خود در فورمت ارباب غربی فریاد بزنند:
ما خر نیستیم، جیگریم!

#داریوش سجادی